

مختار نامه عطار نیشابوری
باب بیست و سوم: در خوف عاقبت و
سیری نمودن از عمر

فهرست مطالب

- ۳ شماره ۱: چون نشود ی ز یک مسافر که چه بود
- ۴ شماره ۲: گاه از سر طاعتی برون آیی تو
- ۵ شماره ۳: خون شده همه جانها و جگر همه ریش
- ۶ شماره ۴: آن کس که تمام متقی خواهد بود
- ۷ شماره ۵: چندان که ز مرگ میگویم دل را
- ۸ شماره ۶: کرتن گویم عظیم ست افتادست
- ۹ شماره ۷: چون خواهد بود در کین افتادن
- ۱۰ شماره ۸: کرد دل بر امیدر، نمون نشیند
- ۱۱ شماره ۹: پیوسته چو این دل یخویش که هست

- شماره ۱۰: عمری که ز رفتش چنین بخرم
۱۲
- شماره ۱۱: دیرست که جان خوشتن میوزم
۱۳
- شماره ۱۲: گاهی ز غم نفس و خرد میگیرم
۱۴
- شماره ۱۳: زان میترسم که در بلام اندازند
۱۵
- شماره ۱۴: تن کیست که سرنگون، بی باید کرد
۱۶
- شماره ۱۵: گفتم شب و روز از پی این کار شوم
۱۷
- شماره ۱۶: چون نیست طریقی که به مقصود رسم
۱۸
- شماره ۱۷: تاکی باشم کرد جهان در تک و تار
۱۹
- شماره ۱۸: در هر دو جهان یک تنهای میجویم
۲۰

- شماره ۱۹: جان رفت و نذیر محرمی در همه عمر ۲۱
- شماره ۲۰: از مال جهان جز جگری ریسم نیست ۲۲
- شماره ۲۱: اسکم پس و پیش منفرم بگر فست ۲۳
- شماره ۲۲: تا کی می‌نم به هر دمی تیاری ۲۴
- شماره ۲۳: نه از تن خود به هیچ خسودم من ۲۵
- شماره ۲۴: ای تن ز زمانه سرنگون میشوی ۲۶
- شماره ۲۵: چون نیست سری این غم بیایان را ۲۷
- شماره ۲۶: چون من بگذشتم بجان زین دو سرا ۲۸
- شماره ۲۷: امروز نم خسته ازین بحر فضول ۲۹
- شماره ۲۸: آن مرع که بود از می معنی مست ۳۰

- شماره ۲۹: جانا چوبه نیستی فتادم برهم ۳۱
- شماره ۳۰: که کم شده هزار کارم داری ۳۲
- شماره ۳۱: جز غواصی هوس ندارم چکنم ۳۳
- شماره ۳۲: چون دل ز طلب در ره جانان استاد ۳۴
- شماره ۳۳: یک ذره چو آن حکم دگر کون نشود ۳۵
- شماره ۳۴: دیرست که دور آسمان میگردد ۳۶
- شماره ۳۵: از واقعه روز پسین میترسم ۳۷
- شماره ۳۶: میترسم و بقیاس میترسم من ۳۸
- شماره ۳۷: چون پنجه سال خویشتن را کشتم ۳۹
- شماره ۳۸: چون روی به پنجاه و به شصت آوردیم ۴۰

- شماره ۳۹: کر هیچ ندیدم من و کر دیدم من ۴۱
- شماره ۴۰: دروا که جوانی ز برم دور رسید ۴۲
- شماره ۴۱: شد عقل زد دست و سخت مضطر افتاد ۴۳
- شماره ۴۲: آن رفت که عیش این جهانی خوش بود ۴۴
- شماره ۴۳: تا کی به هوس چاره بهبود کنیم ۴۵
- شماره ۴۴: دروا که ز خواب بس دل غافل ما ۴۶
- شماره ۴۵: افسوس که بی فایده فرسوده شدیم ۴۷
- شماره ۴۶: جان را خطر روز پسین باید دید ۴۸
- شماره ۴۷: تا در بن بحر عشق غرقاب شدیم ۴۹
- شماره ۴۸: دروا که زد روی جهان مست شدیم ۵۰

- شماره ۴۹: رقتیم و نبودیچ کس محرم ما ۵۱
- شماره ۵۰: ای دل همه را بیا ز مودیم و شدیم ۵۲
- شماره ۵۱: که دستخوش زمانه خواهیم شدن ۵۳
- شماره ۵۲: از آرزو طمع بیخور و خستیم همه ۵۴
- شماره ۵۳: هرگز ره دین برستی نسپردیم ۵۵
- شماره ۵۴: کوتن که ز پای در قنادت امروز ۵۶
- شماره ۵۵: از عمر گذشته عبرتی بیش نماند ۵۷
- شماره ۵۶: چون رفتن جان پاک آمد در پیش ۵۸
- شماره ۵۷: دل در سر دوشده درمان نرسید ۵۹
- شماره ۵۸: هم کار ز دست رفت دلی کاری ۶۰

- شماره ۵۹: دردا که دلم راتن بطل بکشت
۶۱
- شماره ۶۰: افسوس که روزگارم از دست بشد
۶۲
- شماره ۶۱: از گلشن دل نصیب من خار رسید
۶۳
- شماره ۶۲: چون لایق کنج نیست ویرانه عمر
۶۴
- شماره ۶۳: امروز منم نشسته نیست نه هست
۶۵
- شماره ۶۴: رفتم که بنای عمر نامحکم بود
۶۶
- شماره ۶۵: رفتم خط عشق و بندگی نادیده
۶۷
- شماره ۶۶: کارم ز دل کرم و دم سرگذشت
۶۸
- شماره ۶۷: شد عمر و دل از کرده پشیمان آمد
۶۹

- شماره ۶۸: آن شد که دلم را غم جانانی بود
۷۰
- شماره ۶۹: زین شیوه که از عمر بر آوردم کرد
۷۱
- شماره ۷۰: تن پست شد از درد اگر پست نبود
۷۲
- شماره ۷۱: افسوس که ناچار بی باید مرد
۷۳
- شماره ۷۲: دل رفت و ز آتش طرب دودندید
۷۴
- شماره ۷۳: مان ای دل خسته کاروان میگذرد
۷۵
- شماره ۷۴: عمری که گذشت زود امکار نبود
۷۶
- شماره ۷۵: بنیاد جهان غرور و سوداست همه
۷۷
- شماره ۷۶: با این دل چون قیرچه خواهی کردن
۷۸
- شماره ۷۷: میبنداری که نخبر بتوان زیست
۷۹

شماره ۱: چون نشودی زیك مسافر كه چه بود

چون نشودی زیك مسافر كه چه بود كی بشناسی اول و آخر كه چه بود
هر حكم كه كردماند، در اول كار، آگاه شوی در دم آخر كه چه بود

شماره ۲: گاه از سرطاعتی برون آبی تو

گاه از سرطاعتی برون آبی تو که در کف معصیت زبون آبی تو
نومید مشوهر کنز و امیددار تا آخر دم ز کار چون آبی تو

شماره ۳: خون شده همه جانها و جگرها همه ریش

خون شده همه جانها و جگرها همه ریش	و آگاه نکشت هیچ کس از کم و بیش
خوش خوش بشنو حدیث خویش ای درویش	از پس نشین که کار داری در پیش

شماره ۴: آن کس که تمام مستقی خواهد بود

آن کس که تمام مستقی خواهد بود	ایمن بدنش احمقی خواهد بود
جز در دم واپسین نکرد روشن	تا خواجه سعید یاشتی خواهد بود

شماره ۵: چندان که زمرک میگویم دل را

چندان که زمرک میگویم دل را	تنبیه نماید و قد این غافل را
مکش سفری است ای دل غافل در پیش	چه ساختهای این سفر مکش را

شماره ۶: کرتن کویم عظیم سست افتادست

کرتن کویم عظیم سست افتادست	وردل کویم زن دست افتادست
این چندینی مصیتم هر روزی	از واقعه شب نخست افتادست

شماره ۷: چون خواهد بود در کمین افتادن

برخاستت زیرترین افتادن	چون خواهد بود در کمین افتادن
درشده روی زمین افتادن	انصاف بده دلاکه کاری است عظیم

شماره ۸: کردل بر امیدر، نمون، نشیند

کردل بر امیدر، نمون، نشیند	ورد غم خود میان خون، نشیند
دشدره خوف ورجامانده است	تا آخر کار مهره چون، نشیند

شماره ۹: پیوسته چو ابر این دل میخویش که هست

خون میگرد زین ره در پیش که هست	پیوسته چو ابر این دل میخویش که هست
چه کار بود فدا ده زین پیش که هست	کویند: چه کارت اوفتا دست آخر

شماره ۱۰۵: عمری که زرقش چنین میخبرم

عمری که زرقش چنین میخبرم	بگذشت چو باد و پیری آمد به سرم
شد روز جوانی و در آمد شب مرگ	وز بیم شب نخست خون شد جگر مر

شماره ۱۱: دیرست که جان خویشان میوزم

دیرست که جان خویشان میوزم	وز آتش جان، چو شمع، تن میوزم
ای کاش، شد آدم نبود ی که مدام	تا آدم از بیم شدن میوزم

شماره ۱۲: گاهی ز غم نفس و خرد میگیریم

گاهی ز غم نفس و خرد میگیریم گاهی ز برای نیک و بد میگیریم
کر آخر عمر کوشهای دست دهد بشنیم و برگناه خود میگیریم

شماره ۱۳: زنان میترسم که در بلام اندازند

زنان میترسم که در بلام اندازند	همچون کوینی بی سروپام اندازند
روزی صدره بمیرم از هیبت آنک	تا بعد از مرگ در کجام اندازند

شماره ۱۴: تن کیست که سرنگون، همی باید کرد

تن کیست که سرنگون، همی باید کرد	دل چیست که غرق خون، همی باید کرد
این دم به زمین فرو شدم بس عاجز	تا سرز کجا برون، همی باید کرد

شماره ۱۵: کفتم شب و روز از پی این کار شوم

کفتم شب و روز از پی این کار شوم	تابوک دمی محرم اسرار شوم
زان میترسم که چون براقند پرده	من در پس پرده ناپیدا شوم

شماره ۱۶: چون نیست طریقی که به مقصود رسم

چون نیست طریقی که به مقصود رسم	آن به که به نابودن خود زود رسم
چون هر روزی به زندگی میسریم	گر مرک در آیدم به بهود رسم

شماره ۱۷: تاکی باشم کرد جهان دیتک وتاز

سیر آدم از جهان و از آزونیا	تاکی باشم کرد جهان دیتک وتاز
حقا که به آرزوش میجویم باز	مرگی که مرارند از عمر داز

شماره ۱۸: در هر دو جهان یک تنهای میجویم

در هر دو جهان یک تنهای میجویم	آزاد از رخت و بنهای میجویم
در حبس جهان بماند نام سرگردان	بر بوی خلاص، رخنهای میجویم

شماره ۱۹: جان رفت و ندید محرمی در همه عمر

جان رفت و ندید محرمی در همه عمر دل خست و نیافت مرهمی در همه عمر
بل تا بسر آید دم پیاپی زانک دلشاد بود نام دمی در همه عمر

شماره ۲۰: از مال جهان جز جگر می ریشم نیست

از مال جهان جز جگر می ریشم نیست	اینست و جز این هیچ کم و بیشم نیست
از خویشتن و خلق به جان آمدم	یک ذره دل خلق و سر خویشم نیست

شماره ۲۱: اشکم پس و پیش منزلم بکر فہست

اشکم پس و پیش منزلم بکر فہست	سیلاب بلا آب و کلم بکر فہست
ہر خط ہزار مشکلم بکر فہست	دیرست کہ از خویش دلم بکر فہست

شماره ۲۲: تاکی مینم به هردمی تیماری

تاچند کشم به هر زمانی باری	تاکی مینم به هردمی تیماری
آخرد کیرد این نفس یکباری	چون عمر شدوز من نیلداکاری

شماره ۲۳: نه از تن خود به بیچ خسودم من

نه از تن خود به بیچ خسودم من	نیک نفس از بیچ بیا سودم من
ز اندیشه بیهوده بفر سودم من	آخر خو نبودام چرا بودم من

شماره ۲۴: ای تن ز زمانه سرنگون میشوی

ای تن ز زمانه سرنگون میشوی وی دل تو دین میانه خون میشوی
وی جان تو ازین تن ز جان آمده سیر آخر به چه خوشدلی برون میشوی

شماره ۲۵: چون نیست سری این غم میپایان را

چون نیست سری این غم میپایان را	وقت است که فرش در نور دم جان را
ای جان به لب آمده از تن بکسل	امکار ندیدی من سرگردان را

شماره ۲۶: چون من بگذشتم بجان زین دوسرا

چون من بگذشتم بجان زین دوسرا تاکی زکرانجانی تن بهر خدا
ازپای فقام به روزی صدجا خود را بدروغ چند دارم برپا

شماره ۲۷: امروز منم خسته ازین بحر فضول

امروز منم خسته ازین بحر فضول	سیر آمده یکبارگی از جان ملول
کردند ز کار هر دو کونم مغزول	خود را بدو غنچند دارم مشغول

شماره ۲۸: آن مرع که بود از می معنی مست

آن مرع که بود از می معنی مست	پدید دل اندر کرم مولی بست
کیرم که نداد دولت عقبی دست	آخر ز خیال رهزن دنی رست

شماره ۲۹: جانا چوبه نیستی فنادم برهم

جانا چوبه نیستی فنادم برهم	در پیش درش چو جان بدادم برهم
کر نیست شدن دره تو چیزی نیست	آخر ز تقاضای نهادم برهم

شماره ۳۰: که کم شده هزار کارم داری

گاه از همه کار برکنارم داری	که کم شده هزار کارم داری
تا کی شب و روز بپتارم داری	که وقت آمد مرا ز من باز رمان

شماره ۳۱: جز غواصی هوس ندارم چکنم

جز غواصی هوس ندارم چکنم	غواصی را نفس ندارم چکنم
در دریائی قنادام در کرداب	پروای جواب کس ندارم چکنم

شماره ۳۲: چون دل ز طلب در ره جانان استاد

چون دل ز طلب در ره جانان استاد	نه باتن خود گفت و نه با جان استاد
آری چو شتاب و خوف بسیار شود	بایکدیگر به قطع نتوان استاد

شماره ۳۳: یک ذره چو آن حکم دگرگون نشود

یک ذره چو آن حکم دگرگون نشود	بیمگر کسی به راه بیرون نشود
خون گشت دلم ز خوف این وادی صعب	سنگی بود آن دل که ازین خون نشود

شماره ۳۴: درست که دور آسمان میگردد

دورست که دور آسمان میگردد	یترسد و زان ترس بجان میگردد
چون دید که قبله گاه دنیا چونست	صد قرن گذشت و همچنان میگردد

شماره ۳۵: از واقعه روز پسین میترسم

وز حادثه زیر زمین میترسم

از واقعه روز پسین میترسم

از مرک گلگیر خنین میترسم

گویند مرا که چه سبب میتری

شماره ۳۶: میترسم و بقیاس میترسم من

چون خوشه ز زخم داس میترسم من	میترسم و بقیاس میترسم من
زین وادی پهراس میترسم من	شک نیست که سخت وادی در پیش است

شماره ۳۷: چون پنج سال خوشتن را گزتم

چون پنج سال خوشتن را گزتم	بر عمر نهاد سال شصت انگزتم
شک نیست که شست را کمانی باید	چون شصت تمام شد کمان شد پشتم

شماره ۳۸: خون روی به پنجاه و به شصت آوردیم

چون روی به پنجاه و به شصت آوردیم	چیزی که نشایت به دست آوردیم
امروز دین جهان دارم جز عجز	در نزد خدایت شکست آوردیم

شماره ۳۹: کریمچ ندیدم من و کریدم من

خود را زبدان بدتر دیدم من	کریمچ ندیدم من و کریدم من
اما سرمویی بنگر دیدم من	مویم همه شد سپید و بر خویش بگشت

شماره ۴۰: دردا که جوانی ز برم دور رسید

صد گونه بلای من ز بخور رسید	دردا که جوانی ز برم دور رسید
یعنی که: کفن ساز که کافور رسید	کافور و مید از بنا گوش برون

شماره ۴۱: شد عقل زدست و سخت مضطرب افتاد

شد عقل زدست و سخت مضطرب افتاد تاموی چو سیم و روی چون زر افتاد

عمری که ز سر غور سودا پختتم امروز مرا چو کغاب با سر افتاد

شماره ۴۲: آن رفت که عیش این جهانی خوش بود

آن رفت که عیش این جهانی خوش بود وان روز جوانی بخوانی خوش، بود
امروز که پیری به سر آمد شادم و آن بود غلط زانکه جوانی خوش بود

شماره ۴۳: تاکتی به هوس چاره بهبودکنیم

تاکتی به هوس چاره بهبودکنیم	کان به که خوشی غزم سفرزودکنیم
چون عمر عزیز بود سرمایه ما	سرمایه زدست رفت چه سودکنیم

شماره ۴۴: دردا که ز خواب بس دل غافل ما

دردا که ز خواب بس دل غافل ما تاموی سپید شدیه شد دل ما

دردا و دریا که به جز درد و دریغ حاصل نامد ز عمری حاصل ما

شماره ۴۵: افسوس که بی فایده فرسوده شدیم

افسوس که بی فایده فرسوده شدیم وز آس سپهر سرنگون سوده شدیم
درداوند امسا که تا چشم زدیم نابوده دمی بکام، نابوده شدیم

شماره ۴۶: جان را خطر روز پسین باید دید

جان را خطر روز پسین باید دید	دل را غم عقل پیش بین باید دید
دیدیم ز عالم آنچه دیدیم و شنیدیم	تا خود چه ز عالم آفرین باید دید

شماره ۴۷: تاد بن بحر عشق غرقاب شدیم

تاد بن بحر عشق غرقاب شدیم کم گشته تر از دژهٔ سیاب شدیم
افسانهٔ کار عشق چون بر کویم کافسانهٔ تود از رود خواب شدیم

شماره ۴۸: دراکه زردی جهان مست شدیم

دراکه زردی جهان مست شدیم پستی چو کمان و تیر از شست شدیم
آمد شما نگر که در آخر عمر از پای درآمدیم و از دست شدیم

شماره ۴۹: رقتیم ونودیچ کس محرم ما

رقتیم ونودیچ کس محرم ما	غم بود که بود روز و شب هدم ما
سجان الله! به هرزه این عمر عزیز	امد بسرو بسرنیامد غم ما

شماره ۵۰: ای دل همه را بیا ز مودیم و شدیم

ای دل همه را بیا ز مودیم و شدیم	بیار بکشتیم و شنودیم و شدیم
فی الجبله چنان که رفته بودیم شدیم	کشتیم وفا، جفا و دودیم و شدیم

شماره ۵۱: که دستخوش زمانه خواهیم شدن

که دستخوش زمانه خواهیم شدن که پیش بلا نشانه خواهیم شدن
چون نیست به جز فسانهای کار جهان در خواب، بدین فسانه خواهیم شدن

شماره ۵۲: از آرزو طمع یخور و خستیم همه

از آرزو طمع یخور و خستیم همه وز حرص و حسد تب و تفتیم همه
چیزی که شد اندر پی آن ضایع عمر ضایع بگذاشتیم و رفتیم همه

شماره ۵۳: هرگز ره دین برستی نسپردیم

هرگز به مراد دل می نشمردیم	هرگز ره دین برستی نسپردیم
رقیم و بسی خصم و خصومت بردیم	دردا که ز غفلت شبانروزی خویش

شماره ۵۴: کوتن که زپای در قفادست امروز

کوتن که زپای در قفادست امروز کودل که ز دیده خون کشادست امروز

در هر هوسی که بود دستی بزدم زان دست زدن، به دست، بادست امروز

شماره ۵۵: از عمر گذشته عبرتی بیش نماند

از عمر گذشته عبرتی بیش نماند وزمانده نیز حسرتی بیش نماند
عمری که ازودمی به جان میارزید چون باد گذشته و حسرتی بیش نماند

شماره ۵۵: چون رفتن جان پاک آمد در پیش

چون رفتن جان پاک آمد در پیش	تن را سبب هلاک آمد در پیش
تا عمر در آب دیده و آتش دل	چون باد گذشت و خاک آمد در پیش

شماره ۵۷: دل در سرد دشبہ درمان نرسید

جان در سرد دل شد و به جانان نرسید	دل در سرد دشبہ درمان نرسید
وین قصهٔ در دما به پایان نرسید	خوش خوش برسد عمرم از گفت و شنود

شماره ۵۸: هم کار زد دست رفت در بی کاری

هم کار زد دست رفت در بی کاری	هم عمر عزیز می رود در خواری
تا چون بود این باقی عمرم که نبود	از عمر گذشته هیچ بر خورداری

شماره ۵۹: دردا که دلم راتن بطل بکشت

مهدی مرابه غلم و جال بکشت	دردا که دلم راتن بطل بکشت
یک صرصر تند آمد و در حال بکشت	در بادیه‌های، چراغکی می‌برد

شماره ۰۶: افسوس که روزگارم از دست بشد

افسوس که روزگارم از دست بشد جان و دل بقرارم از دست بشد
گفتم که به حیل کار خود دریا بم چون دریا بم که کارم از دست بشد

شماره ۶۱: از گلشن دل نصیب من خار رسید

از گلشن دل نصیب من خار رسید وز جان به لب رسیده تیار رسید

افسوس که آفتاب عمرم نگاه درینجبری بر سر دیوار رسید

شماره ۶۲: چون لایق کنج نیست ویرانه عمر

چون لایق کنج نیست ویرانه عمر می توان شد مقیم هم خانه عمر
وقت است که در خواب شوم، بوکه شوم! زیرا که به آخر آمد افسانه عمر

شماره ۶۳: امروز منم نشسته نه نیست نه هست

امروز منم نشسته نه نیست نه هست	در پرده نیست هست شوریده و مست
چه چاره کنم چو شیشه افتاد و شکست	هم دست ز کار رفت و هم کار از دست

شماره ۴۶: رنقم که بنای عمرنا محکم بود

رنقم که بنای عمرنا محکم بود	وین تیره سرای، سخت نامحرم بود
پندار که سوزنی ز عیسی کم کشت	وامکار که ارزنی ز دنیا کم بود

شماره ۵۶: رنم خط عشق و بندگی نادیده

رنم خط عشق و بندگی نادیده	جز حسرت و جز فکندگی نادیده
میکریم پشت بر جهان آورده	میمیرم روی زندگی نادیده

شماره ۶۶: کارم زدل کرم و دم سردگذشت

کارم زدل کرم و دم سردگذشت	هر خشک و ترم که بود در دگذشت
عمری که ز جان عزیزتر بود بسی	چون باد به من رسید و چون کردگذشت

شماره ۶۷: شد عمرو دل از کرده پشیمان آمد

کارم بنرفت و کار توان آمد	شد عمرو دل از کرده پشیمان آمد
ور عمر نکه کنم به پایان آمد	کر راه نکه کنم به سر شد بر من

شماره ۸۶: آن شد که دلم را غم جانانی بود

آن شد که دلم را غم جانانی بود	دل خون شد و یاوه گشت اگر جانی بود
هر دم که ز دم ز عمر تاوانی بود	آن نیز فرو گذشت و درمانی بود

شماره ۶۹: زین شیوه که از عمر بر آوردم کرد

زین شیوه که از عمر بر آوردم کرد کس در دو جهان بر تواند آورد
خون میگرد دل من از غصه آنک کاری بکردم و توانستم کرد

شماره ۷۰: تن پست شد از درد اگر پست نبود

تن پست شد از درد اگر پست نبود	جان مست شد از دینغ اگر مست نبود
از پای درآمد که تا چشم زدم	از دست بشد ولی که در دست نبود

شماره ۷۱: افسوس که ناچار بی باید مرد

افسوس که ناچار بی باید مرد	در محنت و تیار بی باید مرد
چون دانستم که چون بی باید زیست	دل پر حسرت زار بی باید مرد

شماره ۷۲: دل رفت و ز آتش طرب دودنید

دل رفت و ز آتش طرب دودنید جان شد ز جهان و از جهان سودنید

چشمی که همه جهان بدان میدیدم پر خون شد و روی ایچ بهودنید

شماره ۷۳: هن ای دل خسته کاروان میگذرد

هن ای دل خسته کاروان میگذرد	بیدار شو آخر که جهان میگذرد
آن شد که دمی در همه عمرت خوش بود	باقی همه بر امید آن میگذرد

شماره ۷۴: عمری که گذشت زود امکار نبود

عمری که گذشت زود امکار نبود وز عمر زیان و سود امکار نبود
چون آخر عمر اول افمانه است کو عمر که هر چه بود امکار نبود

شماره ۷۵: بنیاد جهان غرور و سوداست همه

بنیاد جهان غرور و سوداست همه	پنهان نتوان کرد که پیدا است همه
چه رنج بری که حاصل عمر د آن	تا چشم کنی باز دروغ است همه

شماره ۷۶: باین دل چون قیرچه خواهی کردن

باین دل چون قیرچه خواهی کردن	بانفیس زبون کیرچه خواهی کردن
در روز جوانی بکودی کاری	امروز چنین پیرچه خواهی کردن

شماره ۷۷: مینداری که ییخبر بتوان زیست

مینداری که ییخبر بتوان زیست	در ییخبری زیروز بر بتوان زیست
چندانک نشینی تو و آخر بیتین	ای بی سرو بن چند کبر بتوان زیست